

فصلنامه تاریخ اسلام

سال پنجم، بهار ۱۳۸۳، شماره مسلسل ۱۷، ص ۱۸۷ - ۲۰۶

نگاهی به کتاب «خلافت اموی»^۱

علی حسن بیگی

«خلافت اموی» عنوان کتابی است از عبدالامیر عبددیکسون که با ترجمه گیتی شگری در سال ۱۳۸۱ توسط انتشارات طهوری روانه‌ی بازار کتاب گردیده است. این اثر، تحقیقی ژرف در زمینه‌ی تاریخ اسلام و یکی از پر آشوب‌ترین دوران آن؛ یعنی دوران حکومت عبدالملک مروان (خلافت ۶۵ - ۸۶ق) است و در مقایسه با بعضی آثاری که در زمینه‌ی تاریخ اسلام منتشر می‌شود، بسیار دقیق و عالمانه نگارش یافته است مقاله حاضر به معرفی و نقد کتاب فوق اختصاص دارد.

واژه‌های کلیدی: خلافت، امویان، عبدالملک، حجاج، ابن زبیر، مختار، ابن اشعث.

بخش اول: معرفی کتاب

این اثر اوضاع سیاسی دوران حکومت عبدالملک بن مروان (۶۵ - ۸۶ ق) را بررسی می‌کند و در شش فصل با موضوعات زیر تنظیم شده است:

فصل اول: سابقه‌ی سیاسی، اجتماعی و مذهبی عبدالملک؛

فصل دوم: مخالفت طرفداران امام علی علیه السلام در این دوره، یعنی شورش مختار بن ابی عبیده ثقفی، زمینه‌ها و پیامدهای آن؛

فصل سوم: عصبیت (نزاع‌های قبیله‌ای) در این دوره و سیاست‌های عبدالملک برای کنترل این پدیده؛

فصل چهارم: جنگ بین ابن زبیر و عبدالملک و علل حمایت مردم حجاز از ابن زبیر؛

فصل پنجم: بررسی شورش‌های ابن جارود، زنج، قیام آزد در عمان و شورش عبدالرحمن بن اشعث و علل این شورش‌ها؛

فصل ششم: جنبش خوارج در این دوره و رابطه‌ی بین شورش مُطَرَف بن مغیره و جنبش شیبب بن یزید و خوارج.

نکته‌ی شایان ذکر این است که نویسنده قبل از فصل اول به بررسی منابع پرداخته است که خود، به یک معنا، بررسی منابع تاریخ اسلام است. وی درباره‌ی منابع بررسی این دوره می‌نویسد:

منابع ما برای دوره‌ی مورد نظر عبارت‌اند از: سالنامه‌ها، آثار ادبی، تاریخ‌های

محلی، کتاب‌های جغرافی، آثار مذهبی، سکه‌ها و کتیبه (ص ۲۳ - ۲۴).

ناگفته نماند که سعی نویسنده بر ارائه‌ی اثری محققانه بوده است. دکتر حصوری در پیش‌گفتار خود بر ترجمه‌ی این اثر می‌نویسد:

نویسنده برای بررسی اوضاع سیاسی دوره‌ی عبدالملک بن مروان، تقریباً عمده‌ی

آثار عربی، برخی از آثار فارس و بسیاری از کتاب‌های محققان غربی را که به زبان‌های انگلیسی، آلمانی و فرانسه بوده دیده و یادداشت‌های خود را از آنها گرد آورده است (ص ۹).

بخش دوم: امتیازات

الف) هشدار می‌دهد درباره‌ی منابع استفاده شده در تحقیق؛ نویسنده در بحث بررسی منابع، هشدار می‌دهد که لازم است همه‌ی کسانی که در زمینه‌ی تاریخ اسلام مطالعه می‌نمایند به آن توجه کنند. او چنین می‌نویسد:

چون بیش‌تر منابع موجود درباره‌ی دوره‌ی مورد نظر، از زمان عباسیان، دشمنان دیرینه‌ی امویان، به ما رسیده است، داوری درباره‌ی امویان را سخت دشوار می‌کند. به ندرت می‌توان روایتی تاریخی یافت که محصول دوره‌ی پس از افول قدرتی باشد و در عین حال با آن همدردی کرده باشد. (ص ۲۳).

ب) محدود نمودن قلمرو تحقیق؛ نویسنده، حوادث تاریخی سال‌های ۶۵ - ۸۶ قمری، آن هم ابعاد سیاسی این دوره را موضوع تحقیق خود قرار داده است؛ این در حالی است که بعضی نویسندگان، موضوعی بسیار کلی، مثل تاریخ امویان یا عباسیان را با تمام ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... مورد پژوهش قرار می‌دهند.

ج) نقد گزارش‌های تاریخی و سنجش آنها؛ یکی از ویژگی‌های مهم این اثر نقدهای نویسنده بر گزارش‌های تاریخی و سنجش آنها و در نهایت داوری و ترجیح یکی از گزارش‌ها بر سایر گزارش‌هاست که در این جا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. چنین گفته شده است که عبدالملک مروان پیش از رسیدن به خلافت یک فرد کاملاً

مذهبی بوده، ولی پس از به قدرت رسیدن دیگر چنین نبوده است. نویسنده چنین چیزی را قبول ندارد. مثلاً، در مورد محاصره‌ی مکه توسط سپاهیان او و به منجینق بستن کعبه می‌نویسد:

در فرمان به حجاج برای حمله به کعبه، مقصودش آن بخش از بنا بود که رقیبش ابن زبیر ساخته بود و در دوره‌ی زندگی پیامبر وجود نداشت و بنابراین بر طبق سنت، مقدس نبود. مدرک تأیید این نظر که عبدالملک ساختمان اصلی را محترم می‌داشت، در روایتی از جغرافی‌دان سده‌ی چهارم، مقدسی آمده است (ص ۱۸۶).

در ادامه‌ی همین موضوع، ساختن قبة الصخرة توسط عبدالملک را مطرح می‌کند که نقل کرده‌اند عبدالملک این کار را انجام داد تا مردم به جای زیارت کعبه مسجد الاقصی را زیارت کنند - چنان‌که یعقوبی نقل نموده است - و چون مردم از جلوگیری از اجرای تکلیف مذهبی خود شکایت می‌کردند، عبدالملک از حدیثی یاری جست که حج در مسجد الاقصی را، بر اساس روایتی از زهری، اجازه می‌داد. در این جا نویسنده چنین می‌نویسد:

بررسی انتقادی گویتاین نشان می‌دهد که گزارش یعقوبی، قابل اعتماد نیست و مورخان مسلمان سده‌ی سوم این امر را که عبدالملک می‌کوشید زائران را از مکه به اورشلیم برگرداند تأیید نمی‌کنند، به علاوه، چنان‌که ی. و. هیرشبرگ ثابت کرده است، حدیث‌های مربوط به اورشلیم، در زمان عبدالملک نشأت نگرفته، بلکه به زمان پیش‌تر برمی‌گردد؛ در دوره‌ای که باورها و افسانه‌های تقدس اورشلیم در میان مردم فلسطین و شام شایع بود، زهری که گفته می‌شود عبدالملک به استناد او از حدیث حج در اورشلیم کمک خواسته ظاهراً، در این زمان بسیار جوان و برای خلیفه یا ساکنان شام ناشناخته بوده است. این‌که ساختن قبة الصخرة ظاهراً با انگیزه‌های مذهبی صورت گرفته با این واقعیت تأیید می‌شود که این بنا هم چون یکی از مهم‌ترین مکان‌های مقدس در اسلام پس از مکه

و مدینه، حتی پس از پیروزی عبدالملک بر عبدالله بن زبیر باقی ماند و به همین سبب به نظر نمی‌آید که عبدالملک در اندیشه‌ی جانشین کردن اورشلیم به جای مکه بوده است.

تأثیر مذهب را در برخی از وجوه سیاست خارجی عبدالملک نیز می‌توان دید:

به محض این‌که خیالش از جانب کشورش آسوده شد، به سیاستی تجاوزکارانه در خارج روی کرد؛ کشمکش گذشته با روم شرقی را با اعلام جهاد با کفار، تقریباً هر سال ادامه داد. بلاذری می‌گوید عبدالملک می‌خواست پسرانش هم، مانند خودش دل‌بسته‌ی قرآن و حدیث باشند. گزارش‌های دیگری از این قبیل نیز نشان می‌دهد که به خلاف تهمت‌هایی که منتقدانش به او می‌زنند، در دوران خلافت خود نه دل‌بستگی‌اش را به مطالعات مذهبی و مسائل الهی از دست داد و نه ارتباطش را با متألهان و مردان متدین؛ هم‌چون مکاتبه‌اش با حسن بصری درباره‌ی مسائل دینی، چون جبر و اختیار (ص ۴۷-۴۹).

۲. مُبَرَّد می‌گوید: ابراهیم، فرزند مالک اشتر، پیش از پشتیبانی از مختار، نامه‌ای به ابن حنفیه (محمد حنفیه) نوشت و از او تأیید خواست و ابن حنفیه هم، مثل همیشه، پاسخ گنگی به او داد و ابراهیم آن را اجازه‌ی پیوستن به مختار قلمداد نمود.

نویسنده در نقد این گزارش چنین می‌نویسد:

پذیرفتن این گزارش به نظر دشوار می‌آید؛ زیرا در هیچ‌کدام از منابع کهن و نو تأیید نشده است؛ به علاوه، پاسخی که گفته می‌شود ابن حنفیه به ابراهیم نوشت، همانی است که به نمایندگان کوفه - هنگامی که به تحقیق در ادعای مختار برای تأیید نماینده شدن او آمده بودند - داد و این امر ما را به این فکر می‌اندازد که مُبَرَّد دو حادثه را در هم کرده است (ص ۷۱).

۳. کسانی که به مختار نظر خوشی ندارند نوشته‌اند که او شگردهایی را برای جلب قلوب مردم به کار می‌بست؛ از جمله دستور داده بود کرسی‌ای را حمل نمایند و این‌گونه جلوه داده

شده بود که این کرسی علی عليه السلام است.

نویسنده در این باره چنین می‌نویسد:

دو روایت، اصل ماجرای این کرسی و مراسم آن را به ما باز می‌گویند: یکی از ابومخنف در بلاذری و طبری است که مختار را عامل حضور کرسی می‌داند و دیگری از طفیل بن جعدة بن هبیره در طبری است که می‌گوید: مختار تنها با این فکر موافق بوده است. مهم‌ترین نکته در این جا این است که نگهبانان کرسی که بودند و چه کسانی به دور آن گرد آمده بودند؟ از ابومخنف در طبری روایت شده که نخستین نگهبان کرسی، موسی پسر ابوموسی اشعری و پس از او حوشب بُرُومی بوده است که هر دو یمنی بودند. آنهایی هم که به دور کرسی بودند و صندلی را تکریم می‌کردند یمنی بودند. در میان همه‌ی قبیله‌های عربستان جنوبی، رسم بردن نشان قبیله‌ای به هنگام جنگ بسیار شایع بود؛ زیرا باور داشتند که این نشان‌ها آنان را پیروزی خواهد بخشید؛ بنابراین صندلی در این جا درست مثل نشانه‌ی قومی در پیروزی و بالا بردن شجاعت جنگ‌جویان عمل می‌کرد و روشن است که اندیشه‌ی کرسی از آن مختار نبوده و در این مورد روایت طفیل بر روایت ابومخنف ارجح است (ص ۹۵-۹۶).

۴. در مورد سال درگیری بین مصعب و عبدالملک اختلاف است. بعضی این درگیری را مربوط به سال ۷۲ و بعضی مربوط به سال ۷۱ می‌دانند.

نویسنده‌ی کتاب، سال ۷۲ را انتخاب می‌نماید و در این باره چنین می‌نویسد:

تاریخ جنگ دیرجا تلیق بین مصعب بن زبیر و عبدالملک بن مروان، ماه جمادی اول یا دوم سال ۷۲ قمری / ۶۹۱ میلادی است؛ اما واقعی در طبری تنها کسی است در بین منابع کهن که سال ۷۱ قمری / ۶۹۰ میلادی را می‌دهد این‌که منابع بعدی این تاریخ را تکرار کرده‌اند، دلیل درست بودن آن نیست؛ زیرا بیش‌تر محتمل است که از روایت

واقعی به عنوان سند استفاده کرده باشند؛ به علاوه، روایت دیگری از خود واقعی در طبقات ابن سعد هست که ابن عساکر آن را تکرار کرده که تاریخ ۷۲ قمری / ۶۹۱ میلادی را می‌دهد گذشته از این‌ها، تاریخ ۷۲ قمری / ۶۹۱ میلادی از آنجا تأیید می‌شود که عبدالملک، پس از پیروزی حجاج را به سوی ابن زبیر فرستاد که منابع ما همگی در مورد آن در سال ۷۲ قمری / ۶۹۱ میلادی اتفاق نظر دارند (ص ۱۸۳).

د) نقد نظریات محققین معاصر؛ یکی دیگر از ویژگی‌های این اثر توجه به آراء و نظریات مستشرقین و محققین معاصر و در نهایت نقد آنهاست که در این جا به مواردی از آنها اشاره می‌شود:

۱. در بحث قیام مختار و شرکت موالی در این قیام و پایگاه اجتماعی آنان، نظر یکی از محققین برجسته‌ی عرب، یعنی عبدالعزیز الدوری را نقل می‌کند که معتقد است در منابع مثال‌هایی که پایگاه اجتماعی پست‌تری را برای موالی نشان می‌دهند، بیش‌تر استثنا است تا قاعده و بنابراین، این امر نمی‌تواند علت بی‌زاری ایشان از حکومت عرب باشد؛ علت واقعی در نظر ایشان، غرور نژادی نسل ایرانی ضد عرب (شعوبی) بود. نویسنده در نقد سخن فوق می‌نویسد:

در حالی که این عامل (شعوبی) را، به ویژه در دوره‌ی عباسی و اواخر دوره‌ی اموی انکار نمی‌کردند، مشکل بتوان آن را دلیل عمده در دوره‌ی مورد نظر (دوران حکومت عبدالملک) دید. این واقعیت که اعراب به طور اتفاقی موالی را در دیوان و در موارد اندکی آنها را فقط در مسئولیت فرماندهی نظامی یا قضایی اجازه‌ی کار دادند، تنها مدتی کوتاه بود و خالی از مخالفت اعراب نبود. این که فقط عده‌ی کمی از موالی به کارهای عالی رسیدند، از تعداد آنان در کوفه که چهل هزار بود، آشکار می‌شود (ص ۷۷).

۲. در زمان عبدالملک مروان که یکی از پرآشوب‌ترین دوران جامعه‌ی اسلامی بود،

قبیله‌ی بنی فزاره به تشویق بشر بن مروان (برادر عبدالملک) پولی را که گرفته بودند صرف خرید تجهیزات نظامی کردند و آن‌گاه در اقدامی تلافی‌جویانه در جایی به نام بنات قین تعداد زیادی از کلبیان را کشتند.

یکی از مستشرقین به نام دُزی، حادثه‌ی بنات قین را در زمان معاویه دانسته است. نویسنده در این مورد می‌نویسد:

در مورد روز بنات قین منابع ما می‌گویند: هنگامی که عبدالملک فرمان تنبیه بنی فزاره را به حجاج داد، او حاکم حجاز بود. با توجه به این‌که حجاج در سال ۷۳ قمری / ۶۹۲ میلادی به حکومت حجاز رسید و در سال ۷۵ قمری / ۶۹۴ میلادی بود که به حکومت عراق انتقال یافت، روز بنات قین بایستی در زمانی بین ۷۳ قمری / ۶۹۲ میلادی و ۷۵ قمری / ۶۹۴ میلادی اتفاق افتاده باشد؛ بنابراین به نظر می‌رسد که دُزی در نهادن روز بنات قین در زمان معاویه اشتباه کرده است (ص ۱۳۹).

۳. درباره‌ی علت بی‌تفاوتی عبدالملک نسبت به درگیری بین مصعب و مختار و عدم دخالت در این ستیزه، یکی از مستشرقین به نام ولهاوزن معتقد است که علت بی‌تفاوتی عبدالملک در این درگیری، قحطی‌ای بود که در ۶۸ قمری / ۶۸۷ میلادی در شام روی داد. نویسنده در نقد سخن فوق می‌نویسد:

اما این امر نادرست است؛ زیرا این قحطی یک سال پس از جنگ مصعب و مختار پدید آمد؛ از سوی دیگر، مصعب خود در جنگ با دشمنان دیگرش، مثل شیعیان در کوفه و خوارج در بصره، گرفتارتر از آن بود که در برابر عبدالملک بایستد؛ بنابراین هرگونه درگیری بین آن دو به تعویق افتاد، شاید عبدالملک عاقلانه‌تر دانسته باشد که دشمنانش با هم بجنگند و خود را ضعیف کنند (ص ۱۷۵).

۴. در مورد قیام عبدالرحمن بن محمد بن اشعث و انگیزه‌ی او در مخالفت با امویان،

ولهاوزن هر گونه انگیزه‌ی مذهبی در قیام ابن اشعث را نفی می‌کند و نتیجه می‌گیرد که این شورش بیش‌تر کوشش دوباره‌ی عراقیان برای رها شدن از یوق شامیان بود. در مقابل این نظر، مستشرق دیگری به نام خانم ل. وچا. وگلیری این نظریه را که قیام انگیزه‌ی مذهبی نداشته، نمی‌پذیرد. او به لحاظ شرکت مؤثر فُزّا در آن، برجنبه‌ی مذهبی قیام تأکید می‌کند. در این‌جا نویسنده به طور ضمنی هر دو نظر را رد می‌کند و معتقد است که عواملی چند در به وجود آوردن این حادثه مؤثر بوده است و هر گروه با انگیزه‌ی خاصی در این قیام شرکت نموده است. او چنین می‌نویسد:

در مورد رهبر آن، علت عمده، تحقیر شخصی از جانب حجاج بود، اما حامیان او هر یک دلیل خاص خود را در پیوستن به او داشتند. می‌توان برای تنش‌های اساسی پنهان در شورش، چهار انگیزه را بر شمرد: کوشش‌های حجاج برای مؤثرتر کردن حکومت شامیان که عراقیان از آن تنفر داشتند؛ نابرابری در دستمزد و امتیازی که بین عراقیان و شامیان بود؛ مخالفت شیعیان با امویان و نابرابری‌های اجتماعی بین موالی و اعراب. فُزّا که بسیاری از آنان خود موالی بودند، موالی را در مبارزه برای کسب حقوق برابر پشتیبانی می‌کردند (ص ۲۲۱-۲۲۲).

۵. درباره‌ی انگیزه‌ی مخالفت و قیام مُطَرَف بن مغیره در زمان عبدالملک آرای گوناگونی بیان شده است. ولهاوزن معتقد است که مُطَرَف علایق شدید خارجی داشت. در این‌جا نویسنده اظهار می‌دارد که:

«نه روابط او با شیب (یکی از رؤسای خوارج) و نه حمله‌های صریح او به بی عدالتی‌های خلیفه و حاکمان، الزاماً او را خارجی نمی‌سازد (ص ۲۵۸).

سپس نویسنده با استناد به سه دلیل معتقد است که او از خوارج نبوده است: ۱. مُطَرَف معتقد بود که حاکم باید قرشی باشد (بر خلاف نظریه‌ی خوارج در مورد حاکم)؛ ۲. نه خوارج و نه پیروان مُطَرَف هیچ یک او را خارجی نمی‌خواندند؛ ۳. نه مُطَرَف و نه یاران او شعار خوارج

(لا حکم الا لله) را نپذیرفتند. و در آخر می‌نویسد:

به این دلایل، مشکل می‌توان او را خارجی خواند (ص ۲۵۸).

ه) پرهیز از حصرگرایی در تبیین حوادث تاریخی؛ از ویژگی‌های برجسته‌ی این اثر این است که نویسنده‌ی محقق در تبیین حوادث تاریخی دچار حصرگرایی نشده است، بلکه حوادث تاریخی را معلول علل و عوامل مختلفی می‌داند که ما در این جا به نمونه‌هایی از آن اشاره خواهیم کرد.

۱. در مورد گرایش موالی در قیام مختار می‌نویسد:

مختار بهره‌وری موالی از فیء را در تساوی با اعراب و اسب سواری آنان را قانونی کرد. او حتی یکی از موالی اهل عربنه به نام ابو عمره را به فرماندهی نگهبانان ویژه خود گماشت. مختار هم چنین اعلام کرد که هر برده‌ای که به سوی او بیاید آزاد خواهد بود (ص ۷۷-۷۸).

۲. در مورد علل انتقام‌گیری مختار از قاتلان امام حسین علیه السلام نویسنده می‌نویسد:

در انجام این کار مختار در پی دو هدف بود: نخست و مهم‌تر از همه، به قول خود، گرفتن انتقام حسین علیه السلام که براساس آن با او بیعت شده بود وفا می‌کرد؛ دوم، اشراف را که به ضد او قیام کرده بودند، پس از بی‌ثمر ماندن همه‌ی تلاش‌هایش برای آشتی با آنان، به مجازات محکوم می‌نمود (ص ۹۱).

۳. ابراهیم اشتر در نبرد با سپاه عبیدالله بن زیاد، علی‌رغم کمی سپاه خویش، پیروز

می‌شود. نویسنده درباره‌ی عوامل پیروزی ابراهیم اشتر می‌نویسد:

چندین عامل به پیروزی ابراهیم کمک کرد، گر چه سپاه او در مقایسه با سپاه ابن زیاد کوچک بود، جدا از شجاعت و نبوغ جنگی ابراهیم، تعصب مذهبی شیعه در برابر ابن زیاد، قاتل حسین علیه السلام، یکی از عوامل بود؛ علت دیگر پیروزی او، خیانت قیسیان در سپاه

ابن زیاد بود (ص ۹۲).

۴. درباره‌ی علل شکست مصعب بن زبیر نویسنده به چند عامل اشاره می‌کند: ۱. تطمیع پیروان مصعب توسط عبدالملک؛ ۲. رفتار خشن مصعب با کوفیان، از جمله کشتن شش هزار تن از پیروان مختار؛ ۳. تنبیه عده‌ی زیادی از اهالی بصره توسط مصعب. علاوه بر این عوامل، نویسنده به سرشت نافرمانی قبایل عراق و سنت بی‌ثباتی در وفاداری‌شان اشاره می‌نماید (ص ۱۸۱).

۵. در زمان حکومت عبدالملک مروان قیام و شورش خوارج اوج می‌گیرد. نویسنده در مورد علل قیام و شورش خوارج، چنین می‌نویسد:

خوارج، از آنجا که به مکتب برابری و خلافت انتخابی اعتقاد داشتند، امویان را غاصب می‌شمردند. وضع پیچیده‌ی سیاسی در سال‌های ۶۴ - ۷۳ قمری / ۶۸۳ - ۶۹۲ میلادی همراه با سیاست‌های تند حجاج در عراق، بی‌تردید، از جمله دلایلی بود که خوارج را به مخالفت با دولت مرکزی تشویق می‌کرد (ص ۲۳۷).

۶. در مورد عوامل موفقیت ابن زبیر در حجاز می‌نویسد:

برای برخی او قهرمانی بود که برتری سیاسی حجاز را، که باکشتن عثمان از میان رفته بود، تأمین می‌کرد و، برای دیگران، ابن زبیر چهره‌ی نمایان مخالفت با امویان پس از قتل حسین بن علی علیه السلام بود که هیچ مدعی‌ای از جانب طرفداران علی علیه السلام نداشت. او کوشید از مرگ حسین علیه السلام برای مقاصد خود با افشای رفتار خشونت‌آمیز امویان با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، بهره‌گیری؛ هم‌چنین ابن زبیر به جنبه‌ی مذهبی خلافتش اهمیت زیادی می‌داد. او تلاش کرد از عمر اول در داشتن درّه، هم‌چون نشانه‌ی خلافت خود، تقلید کند و ادعا کرد که عثمان او را برای نگهداری دار جانشین خود کرده است. او هم‌چنین با قرار دادن مرکز فرماندهی جنبش خود در شهر مقدس (مکه) آنجا را پایتخت کرد و خود را عائد (پناه جوی کعبه) خواند. خویشاوندی او با پیامبر صلی الله علیه و آله، هم از جانب پدر و هم از

سوی مادر، به او کمک کرد تا خود را فردی مذهبی نشان دهد و نیز از اعتقاد مردم حجاز مبنی بر این که فرزندان یاران قدیم پیامبر ﷺ شایسته ترین برای خلافت هستند بهره گرفت (ص ۱۸۸).

۷. نویسنده درباره‌ی عوامل شکست ابن زبیر سه عامل را بر می‌شمارد: ۱. عدم کار تبلیغاتی و بُخل ورزیدن در توزیع اموال؛ ۲. قراردادن مکه به عنوان مرکز فرماندهی (چرا که این منطقه به لحاظ اقتصادی فقیر و متکی بر حمایت مناطق دیگر بود)؛ ۳. عدم توجه به پشتیبانی مخالفان اموی از قبیل موالی، شیعیان و خوارج (ص ۱۸۹).

و) توجه به شرایط و وضعیت جامعه؛ از جمله مسائل مهمی که یک پژوهشگر تاریخ باید به آن توجه نماید، شرایط و اوضاع جامعه است. توجه به شرایط راز بسیاری از تصمیمات و کارهای افراد را روشن می‌کند و نیز راه را بر بسیاری از اعتراضات و انتقادات می‌بندد. از ویژگی‌های این اثر توجه به شرایط و وضع جامعه است؛ نمونه‌های ذیل در این راستاست:

۱. چرا سلیمان بن صرد (رهبر توابعین) با قاتلین واقعی (اشراف کوفه) درگیر نشد؟ نویسنده در پاسخ این سؤال چنین می‌نویسد:

به علت وابستگی قبیله‌ای بین پیروان سلیمان و اشراف کوفه، او از گرفتن کوفه و کشتن آنانی که در قتل حسین علیه السلام همکاری داشتند خودداری می‌کرد. سلیمان مدعی بود که تنها ابن زیاد و شامیان در کشتن حسین علیه السلام گناهکار بودند (ص ۶۶).

۲. علت عدم پیوستن ابراهیم اشتر به نهضت توابعین چیست؟

نویسنده، در این باره، ابتدا اظهار می‌دارد که:

توضیح این‌که، در آغاز، ابراهیم از همراهی سلیمان بن صرد خودداری کرد یا از پیوستن به جنبش مختار، کار ساده‌ای نیست (ص ۷۰).

سپس در پاسخ به این سؤال می‌نویسد:

وله‌اوزن می‌گوید که ابراهیم به شیعه - آن گونه که در آن زمان بود - اعتقاد نداشت.

شاید از آن رو که ابراهیم به هیچ یک از رهبران اطمینان نداشت و خود را دست کم برای

آنان - اگر نه ماهر تر از آن دو - می دید.

۳. چرا مختار ابتدا با اشراف کوفه سازش کرد؟

در این مورد نویسنده چنین پاسخ می دهد:

به نظر می آید که مختار بیش تر به تثبیت امور در شهر علاقه مند بود تا گرفتن انتقام؛

زیرا سپاه شام به فرماندهی عبیدالله بن زیاد به سوی موصل پیش می رفت و ابن زبیر هم

از جانب بصره و حجاز او را تهدید می کرد. این نوعی آینده نگری سیاسی بود که مختار

علاوه بر این تهدیدهای خارجی، با حمله به اشراف، خود را درگیر جنگ شهری می کرد

(ص ۷۸).

۴. چرا ابن زبیر، محمد حنفیه را به مرگ تهدید کرد؟

نویسنده در پاسخ به سؤال فوق چنین می نویسد:

به نظر می رسد که می ترسید مردم حجاز و عراق با ابن حنفیه بیعت کنند؛ به ویژه پس

از این که مختار، در کوفه، با استفاده از نام او موفقیت یافته بود (ص ۸۵).

بخش سوم: ملاحظات

۱. مترجم هیچ اطلاعاتی در مورد کارنامه‌ی علمی نویسنده در اختیار خواننده قرار نداده

است.

۲. عبارت «او (یعقوبی) آن (کشتار طرفداران مختار توسط مُصعب بن زبیر) را هم چون

یکی از به خاطر ماندنی ترین خیانت‌های عَمان تصویر می کند» (ص ۲۸) عبارت روشنی

نیست. در تاریخ یعقوبی چنین آمده است: «مصعب بن زبیر به یاران مختار امان داد، سپس

همه‌ی آنها را از دم تیغ گذراند؛ فَكَانَتْ أَحَدَى الْغَدْرَاتِ الْمَذْكُورَةِ الْمَشْهُورَةِ فِي الْإِسْلَامِ؛ این

یکی از نیرنگ‌ها و پیمان شکنی‌های معروف و مشهور اسلام است. (ج ۲، ص ۱۸۲).

به نظر می‌رسد کلمه‌ی «عمان» غلط و «امان» صحیح باشد.
 ۳. «اما برخی از اطلاعات او (یعقوبی) با وجود تحریف‌های آشکارش اصیل و سودمند است» (ص ۲۸).

نویسنده می‌بایست برای ادعای خود در مورد یعقوبی شواهد کافی بیاورد.
 ۴. «در برخی از گزارش‌های عوانة بن حکم درباره‌ی امور همگانی از مفهوم جبر استفاده شده که امویان آن را تبلیغ می‌کردند از جمله: اشاره به پیش‌گویی مرگ عمر توسط همسر کعب الاحبار...» (ص ۲۹).

آن کسی که گفته شده مرگ عمر را پیش‌گویی نموده است، کعب الاحبار است، نه همسر کعب الاحبار.^۲

۵. «مروان که از جانب خلیفه عثمان حاکم بحرین بود، پسرش عبدالملک را نیز به حکمرانی هجر برگزید» (ص ۴۳).

نویسنده در همان صفحه (۴۳) می‌نویسد که عبدالملک در هنگام محاصره‌ی خانه عثمان ده ساله بوده است؛ بنابراین قبل از محاصره و در زمان حکمرانی مروان بر بحرین، می‌بایست در سنین کم‌تری باشد؛ حال چطور معقول است که کودکی ۷ الی ۸ ساله به حکمرانی هجر برگزیده شود!

ثانیاً، در کتاب المعارف ابن قتیبه، که اتفاقاً یکی از منابع نویسنده است، چنین نوشته شده است: «مروان در زمان خلافت خود عبدالملک را به حکمرانی هجر برگزید، سپس او را خلیفه‌ی خود قرار داد».^۳

۶. «بالذری می‌گوید که عبدالملک می‌خواست پسرانش هم مانند خودش دل‌بسته‌ی قرآن و حدیث باشند. هنگامی که حدیث‌های لشکرکشی‌های پیامبر را به شکل کتاب در دست چند تن از پسرانش یافت، فرمان داد آن را بسوزانند و پسرانش را به خواندن قرآن سفارش کرد» (ص ۴۸).

زبیر بن بکّار نقل می‌کند که وقتی سلیمان بن عبدالملک برای پدر خویش کتاب ابان بن عثمان (درباره‌ی سیره‌ی پیامبر ﷺ) را وصف کرد، عبدالملک گفت: «تو به کتابی که در آن برای ما فضیلتی نوشته نشده است چه نیازی داری که می‌خواهی از طریق آن مطالبی را به مردم شام بشناسانی که ما نمی‌خواهیم آنها را بدانند».^۴

به نظر می‌رسد نویسنده این گزارش را ندیده است و الا قول بلاذری را برای اثبات روحیه‌ی مذهبی عبدالملک نقل نمی‌کرد. نکته‌ی دیگر این‌که، با توجه به دشمنی امویان با انصار و بی‌اطلاع نگه‌داشتن شامیان از آنچه در زندگی پیامبر ﷺ رخ داده است، گزارش زبیر بن بکّار به واقعیت نزدیک‌تر است.

۷. «نیز گفته‌اند که عبدالملک در یکی از سفرهای حج به دنبال پیرترین شیخ از قبایل خزاعه، قریش و بنی‌تمیم فرستاد و به آنان فرمان داد که بازسازی انساب حرم را به دنبال کارهای پیامبر ﷺ از سر گیرند» (ص ۴۹).

انساب حرم یعنی چه؟ خواننده‌ی فارسی از این عبارت چه می‌فهمد؟

در مغازی‌واقدی که مدرک نویسنده است چنین آمده است: «نخستین کسی که علایم حرم را نصب کرد، ابراهیم رضی الله عنه بود. چون عبدالملک حج گزارد، به سراغ پیرمردترین فرد قبایل خزاعه، قریش و بنی‌بکر فرستاد و به آنها دستور داد که آن را بازسازی کنند».^۵

۸. «این امر که مختار در جنگ از شعار «یا منصورُ امِثْ» استفاده کرد نباید کم اهمیت شمرد. منصور، منجی‌ای است که یمنیان در انتظار او هستند، تا قدرتشان را به آنان باز گرداند» (ص ۷۳).

حتماً شعار مسلم بن عقیل در قیام علیه ابن زیاد را نیز، که همین جمله‌ی «یا منصورُ امِثْ» بود^۶ نباید کم اهمیت شمرد!

کلمه‌ی منصور در این‌جا به معنای یاری شده است، نه شخصی خاص؛ و علت استفاده‌ی افرادی چون مسلم بن عقیل و مختار از این شعار این بوده که مسلمانان در جنگ‌های صدر

اسلام این شعار را سر می‌داده‌اند.^۷

این سخن نویسنده ما را به یاد جریانی می‌اندازد که مرحوم علامه قزوینی نقل می‌کند. ایشان درباره‌ی یکی از مستشرقین می‌نویسد: او در یکی از کتاب‌های خود در خصوص یکی از جنگ‌های صلیبی - که ابن اثیر یا یاقوت حموی نقل می‌کند که «شَهْدَا سَتُونَ الْفَأْ مِنْ الْاَفْرَنْجِ» - این‌چنین نوشته است که «شصت هزار فرنگی در این جنگ شهید شدند.» و بعد می‌گوید این مسئله بسیار بسیار مهم است که شصت هزار نفر در این جنگ کشته شدند و هیچ یک از مورخین عیسوی متعرض ذکر این واقعه‌ی عظیم نشده است؛ و از این مهم‌تر و عجیب‌تر آن است که یک مسلمان از کشته شدن عیسوی‌ها به لفظ «شهید شدند» تعبیر می‌کند. این مستشرق «شَهْدَا» را که به معنای حاضر شدن است، «شهید شدند» ترجمه کرده است.^۸

۹. «این بیعت (بیعت گرفتن مختار از مردم) مبتنی بود بر کتاب خدا و سنت پیامبر، انتقام جنگ با مُحَلِّین (آنان که خون خاندان پیامبر را مباح می‌شمردند یعنی امویان و حامیانشان» (ص ۷۴).

منظور از جنگ با مُحَلِّین جنگ با کسانی است که حرام خداوند را حلال شمرده‌اند. این عبارت (جنگ با محلین) در قیام عبدالرحمن بن محمد بن اشعث هم به چشم می‌خورد.
۱۰. «آنان (موالی) در دفاتر ثبت (دیوان) جایی نداشتند و ، بنابراین، مزد نمی‌گرفتند» (ص ۷۶).

نکته‌ی قابل ذکر این است که روایات تأیید می‌کنند که در دوران بنی‌امیه موالی عطا می‌گرفته‌اند و نامشان در دیوان لشکر ثبت می‌شده است.^۹

۱۱. «مصعب به دست زیاد بن قدامه‌ی ثقفی کشته شد. وی هنگام زدن آخرین ضربه‌ی سرنوشت، فریاد می‌زد: «یا لثارات المُخْتَارِ». به این ترتیب، مرگ مختار بدون انتقام نماند. مرگ مصعب نشان می‌دهد که پیروان مختار پس از مرگ رهبر خود تسلیم نشدند، بلکه

مخفیانه به کار خویش ادامه دادند، تا به هنگام پدید آمدن فرصت باز پدیدار شوند» (ص ۱۸۳).

باید توجه نمود که اولاً، از یک مورد جزئی نمی‌توان نتیجه‌ی کلی گرفت؛ ثانیاً، مختار و زیاد بن قدامه هر دو ثقفی هستند.

۱۲. در صفحه‌ی ۱۸۸، نویسنده در توضیح عوامل حمایت حجازی‌ها از ابن زبیر به واقعه‌ی مهم حژه اشاره نکرده است، در حالی که رفتار خشن و تحقیرآمیز شامیان زمینه‌ی بسیار مساعدی برای حمایت از ابن زبیر فراهم ساخت.

۱۳. «او (حجاج) اخماس بصره را از ارباع کوفه، با گذاشتن عده‌ی زیادی نگهبان در جاده‌ها، جدا کرد» (ص ۲۰۵). خواننده‌ی فارسی زبان عبارت فوق را به سختی می‌فهمد.

۱۴. «آن‌گاه ابن جارود و پیروانش بر حجاج لشکر کشیدند و وارد فسطاط او شدند.» (ص ۲۰۵). اول این‌که صحیح کلمه فسطاط است و هم‌چنین، معنای فسطاط برای فارسی زبان روشن نیست.

۱۵. «در سال ۸۰ قمری / ۶۹۹ میلادی، عبدالرحمن بن اشعث و سپاه او به سیستان رسیدند که در آن‌جا سخنرانی کرد و مقاتله را به پیوستن به سپاه خود فرا خواند و آنان چنین کردند» (ص ۲۱۳).

عبارت فوق مبهم است. در تاریخ طبری چنین آمده است: «ابن اشعث وارد سجستان شد و در سخنرانی خود مردم را امر به پیوستن به سپاهش برای جنگ نمود».^{۱۰}

۱۶. «در راه، کردان راه مُطَرَف را زدند؛ اما او آنان را در ثنیه شکست داد» (ص ۲۵۷). نویسنده یا مترجم، ثنیه را اسم خاص لحاظ کرده است، در حالی که، ثنیه به معنای راه است. تاریخ طبری در این‌باره چنین می‌نویسد: «فَمَا الْأَكْرَادُ فَاخَذُوا عَلَيْهِ [مُطَرَف] ثَنِيَّةَ حُلْوَانَ»^{۱۱} (ص ۲۹۰).

یعنی اکراد راه حلوان را بر او بستند.

۱۷. غلط‌های تایپی:

غلط	صفحه	صحیح
الامام و السياسة	۴۵	الامامة و السياسة
زبیر	۶۳	ابن زبیر
یمین الورد	۶۷	عین الورده
خناسه	۷۴	کناسه
عبدالله بن زیاد	۷۸	عبیدالله بن زیاد
عبدالله بن مروان	۱۰۱	عبدالمملک بن مروان
سمره بن جندب	۱۰۱	سمره بن جندب
مروان	۱۳۵	عبدالمملک بن مروان
جُلاً	۱۴۵	رَجُلًا
زنبیل	۲۱۳	زُنْبِيل

نکته‌ی آخر این‌که متن حاضر لازم است یک بار دیگر توسط شخصی که هم به زبان انگلیسی تسلط داشته و هم در تاریخ اسلام مطالعات عمیق نموده باشد ترجمه شود تا اشکالاتی مانند موارد ذکر شده پدید نیاید علاوه بر آن امر دیگری که باید صورت گیرد، تطبیق ارجاعات و منابع نویسنده با جدیدترین چاپ آنهاست.

پی‌نوشت‌ها:

۱. مشخصات کتابشناختی اثر فوق بدین شرح است: دیکسون، عبدالامیر عبد، *خلافت اموی* (۶۵-۸۶ ق / ۶۸۴-۷۱۵ م) ترجمه گیتی شگری، چاپ اول (تهران، انتشارات طهوری، ۱۳۸۱).
۲. رک: طبری، *تاریخ طبری*، ج ۴، ص ۱۹۱.
۳. ابن قتیبه، *المعارف*، ص ۳۵۵.
۴. زبیر بن بکار، *الموفقیات*، ص ۳۳۳.
۵. واقدی، *مغازی*، ج ۲، ص ۶۴۴.
۶. طبری، همان، ج ۵، ص ۳۶۸.
۷. ابن هشام، *السیره النبویه*، ج ۳، ص ۳۰۶.
۸. قزوینی، *نامه‌های قزوینی به تقی زاده*، ص ۱۱۳.
۹. برای اطلاع بیش تر از نمونه‌های تاریخی این موضوع ر.ک: جمال جوده، *موالی در صدر اسلام*، ص ۱۳۸ به بعد.
۱۰. طبری، همان، ج ۶، ص ۳۲۸.
۱۱. همان، ص ۲۹۰.

منابع:

- ابن بکار، زبیر، *الاخبار الموفقیات*، تحقیق سامی مکی العانی (قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۳۷۴).
- ابن قتیبه، ابی محمد عبدالله بن مسلم، *المعارف*، تحقیق ثروة مکاشفة (قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۳۷۴).
- ابن هشام، *السیره النبویه*، تحقیق مصطفی السقا و... (بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا).
- افشار، ایرج، *نامه‌های قزوینی به تقی زاده* (تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۶).
- جوده، جمال، *اوضاع اجتماعی - اقتصادی موالی در صدر اسلام*، مترجمان مصطفی جباری و

مسلم زمانی (تهران، نشر نی، ۱۳۸۲).

- طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، **تاریخ الطبری**، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم (بیروت، دارالتراث، بی تا).

- واقدی، محمد بن عمر، **مغازی**، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی (تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹).

- یعقوبی، احمد بن محمد بن واضح، **تاریخ الیعقوبی**، تحقیق عبدالامیر مهنّا (بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۴۱۳).